

نقش دین و مذهب در روابط ملکشاه سلجوقی با خلافت و سلسله‌های همجوار

عبدالحسین میلانی^۱

فاطمه حاجیان^۲

چکیده

حاکمیت سلجوقیان بر ایران به عنوان بخشی از جهان اسلام، از سال ۴۳۱ ق. آغاز شد. مجاورت حکومت آنها با دیگر حاکمیت‌های مسلمان و مسیحی، چگونگی و ساماندهی روابط میان ایشان قابل تأمل است. ملکشاه یکی از بزرگ‌ترین سلاطین سلجوقی در زمامداری خود، امپراتوری سلجوقی را به اوج رساند. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که مذهب، خطوط کلی روابط را در دوره ملکشاه به عنوان حاکمی اسلامی تعیین می‌کرد. در سیاست تهاجمی ملکشاه در برابر مناطق مسیحی‌نشین با عنوان جهاد و غزا، چگونگی برخورد با حکومت‌های شیعی محلی و کوشش برای نزدیکی به خلافت عباسی، نشانه‌هایی از حاکمیت نسبی عامل مذهب در روابط خارجی این دوره را نمایان می‌کند. البته این رویکردها، تا حدی تمایلات مذهبی وی را منعکس می‌کرد و هم تا حد بسیاری خواسته‌های خلافت عباسی را به عنوان رهبری جهان اسلام بازتاب می‌داد.

• واژگان کلیدی

ملکشاه سلجوقی، خلافت عباسی، روابط خارجی، دین و مذهب

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۸/۱۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۱/۲۱

a.b-Milani@yahoo.com

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

Hajianifateme@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز

مقدمه

سلجوقیان سنی مذهب، در قرن پنجم در ماوراءالنهر و خراسان پدیدار شدند و در سال ۴۳۱ق. با شکست غزنویان در جنگ دندانقان، به عنوان حاکمان جدید جای آنها را گرفتند. سلجوقیان همچون دیگر حکومت‌های سلف، مشروعیت خود را از دستگاه خلافت عباسی می‌گرفتند و در این دوره با حکومت‌های بزرگ و کوچک، نظیر قراخانیان، حکومت‌های محلی شیعی و قدرت‌های مسیحی همسایه بودند. ملکشاه سلجوقی قلمرو سلسله سلجوقی را بسیار گسترش داد و در این میان روابط با حاکمیت‌های همسایه امری گریزناپذیر بود، اما اینکه دین و مذهب چه نقشی در روابط ملکشاه سلجوقی با دیگر حاکمیت‌ها داشت؟

مقاله حاضر کوشش می‌کند با تکیه بر اطلاعات تاریخی منابع متقدم دوره سلجوقی، نقش دین و مذهب در ترسیم و ساماندهی روابط سیاسی در دوره ملکشاه سلجوقی را مورد بررسی و واکاوی قرار دهد.

۱. ملکشاه و مسأله کسب مشروعیت

مشروعیت سلجوقیان به وفاداری آنان به خلیفه عباسی وابسته بود، هر چند که به تدریج و با نقش‌آفرینی نظام‌الملک، نقش وفاداری به خلیفه در کسب و استمرار مشروعیت نسبت به دوره‌های نخستین حکومت سلجوقی کم‌رنگ شد، اما اقداماتی چون تأسیس مدارس و حمایت از علما و شیوخ صوفیه، سلاطین سلجوقی را به «حُسن اعتقاد» در قلمرو اسلام مشهور کرد (صفی، ۱۳۸۹: ۱۵)، بررسی روابط ملکشاه سلجوقی به ویژه با خلافت عباسی، حاکی از نقش پررنگ و

موقعیت محوری خلیفه در مشروعیت حاکمیت تا اواخر دوره ملک‌شاه است، دوره‌ای که سرانجام به تنش میان خلیفه و سلطان منجر شد.

سلاطین سلجوقی به عنوان حاکمان اسلامی، در سراسر دوره حاکمیت خود، بر مذهب تأکید و تکیه داشتند؛ آنها حنفی مذهب بودند و همواره می‌کوشیدند تا وجهه مذهبی خویش را حفظ کنند: «و به حمدالله تعالی پشت اسلام قوی است و اصحاب بوحنیفه شادان و نازان‌اند و چشم روشن؛ و در عرب و عجم و روم و روس شمشیر در دست ترکان است و سهم بیشتر ایشان در دل‌ها راسخ و سلاطین آل سلجوق رحم الله الماضین منهم و ابقی الباقین، چندان تربیت علمای اصحاب بوحنیفه کرده‌اند که اثر محبت ایشان در دل پیر و جوان مانده است» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸). سلجوقیان پس از پیروزی در دندانقان (۴۳۱ق.) توانستند در قلمرو اسلام، پایه‌های قدرت خود را بگسترانند و از نخستین روزهای حاکمیت به عنوان حکومتی استکفایی^۱، مشروعیت خویش را از خلافت عباسی کسب کنند. آنان با حاکمیت‌های متعددی در اطراف سرزمین‌های خود مواجه بودند و در تدبیر روابط با دول همجوار، رویکردهای متنوع و متعددی در پیش گرفتند. یکی از موارد مهم در روابط سلجوقیان، سیاست مذهبی بود.

سلجوقیان از نخستین روزهای حاکمیت، در ساماندهی مناسبات خود با خلافت عباسی و کسب مشروعیت کوشیدند: «و به اتفاق یکدیگر به خلیفه القائم بامرالله نامه نوشتند که ما بندگان آل سلجوق بن لقمان طایفه‌ای هستیم مطیع و منقاد و هواخواه

۱. حکومت‌های استکفایی در اساس پذیرش قدرت‌های محلی مطیع خلیفه بود تا با دادن اختیارات رسمی از تبدیل آنها به عناصر شورشی و مخالف خلیفه جلوگیری شود، گاه نیز خود خلیفه، امیری را به منطقه‌ای می‌فرستاد (قادری، ۱۳۹۰: ۸۲).

دولت عباسی و مطواع و معاضد اسلام و فرایض و در بیشتر اوقات به غزو و جهاد اعداء کوشیده...» (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۱۷). طغرل نخستین سلطان سلجوقی، در یکی از اولین اقدامات، نماینده‌ای به نام ابواسحاق الفقاعی را به بغداد فرستاد، با نامه‌ای برای خلیفه که از وی خواسته بود تا منشور سرزمین‌های تسخیر شده را برای او بفرستد (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۰۲)، خلیفه عباسی طغرل را به رسمیت شناخت و خلیفه القائم برای رهایی از چنگ ارسلان بساسیری، فرمانده لشکریان ترک بغداد که به خلافت فاطمی تمایل داشت، دست به دامان طغرل شد: «پس روزی مُلَطَّف‌های به طغرل رسید خلیفه به خط خود نبشته که الله الله ای امیر مسلمانی را دریاب که زنادقه و قرامطه شعار آشکارا کردند و مسلمانان را مقهور کردند! چون سلطان طغرل این نامه برخواند دلش بسوخت...» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۹۹/۲)، بنابراین، خلیفه عباسی ضمن به رسمیت شناختن حکومت سلاجقه و اعطای مشروعیت به آنان، کوشید از حضور قدرتمند سلجوقیان در منطقه، همچون تکیه‌گاهی در رویارویی با فاطمیان و حکومت‌های محلی شیعی و قدرت‌های مسیحی بهره جوید.

ملکشاه سلجوقی در دوره حاکمیت بیست ساله خود، کم و بیش با خلافت عباسی تعامل داشت و البته در این میان، نقش چشمگیر خواجه نظام‌الملک وزیر را در ساماندهی این رابطه باید در نظر گرفت. این رابطه دوستانه در حقیقت مهر تأییدی بر مشروعیت سیاسی سلاجقه بود و بنابراین، ملکشاه ناگزیر می‌باید در عرصه روابط با دیگر حاکمیت‌ها نیز، کم و بیش منافع و آرمان‌های خلافت را در نظر می‌گرفت. سیاست ملکشاه و نظام‌الملک، در عرصه روابط با دیگر حاکمیت‌ها تداوم مشروعیت از جانب خلافت عباسی بود: «بعد از مرگ سلطان آلبارسلان به

واسطه حسن اهتمام خواجه نظام‌الملک، امرا و ارکان دولت سلجوقی بر سلطنت سلطان ملکشاه اتفاق کردند و او را به اعزاز و احترام هر چه تمام‌تر بر سریر جهانداری نشاندهند و مراسم اطاعت و چاکری بجای آوردند و خلیفه بغداد ملکشاه را جلال‌الدوله، یمین امیرالمؤمنین لقب داد و جهت او خلع فاخره و منشور ایالت فرستاد» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ۴۹۰/۲). خلیفه نیز ضمن به رسمیت شناختن سلطنت ملکشاه، با فرستادن منشور حکومت، حاکمیت خود بر قلمرو وی را اعلام داشت: «در ماه صفر این سال، از قبل سلطان ملکشاه، گوهرآیین به بغداد رفت. خلیفه، القائم بامرالله، در روز ملاقات گوهرآیین خلیفه را در دارالخلافت بار عام داده و ولیعهد خلافت، المقتدی بامرالله بالای سر جد خود القائم بامرالله ایستاده بود. بعد از انقضای مجلس، خلیفه القائم بامرالله به دست خود لوایی بسته جهت ملکشاه با عهدنامه‌ای که مشتمل بود بر تقلید خلیفه فرستاد» (تتوی، ۱۳۸۲: ۴/۲۴۲۳).

ملکشاه که پس از پدر به تخت ایران نشست، توانست توران^۱ و جبال، عراق و دیلم و طبرستان و روم و مصر و شام و دیاربکر و ارمن و سیستان و فارس همه در ضبط آورد و بر منابر کل اسلام خطبه به نام او شد و شحنگی بغداد به خدمت دارالخلافت او را مسلم شد و در مکه و مدینه و یمن و ممالک حجاز بر همه منابر اسلام خطبه به نام او شد» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۲۵۴).

با این همه، روابط دوستانه ملکشاه با خلیفه عباسی تداوم نیافت: در ۴۷۰ق. قدرت ملکشاه سلجوقی به اوج خود رسیده بود و در ۴۷۴ق. خلیفه المقتدی بالله،

۱. منطقه توران نام قدیم ترکستان و بخش‌هایی از خراسان بزرگ است و گاه بر شمال منطقه ماوراء النهر نیز اطلاق شده است و مرز آن نزد ایرانیان به ممالک مجاور جیحون گفته می‌شود (خوارزمی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

خواستار ازدواج با دختر ملکشاه شد و در سال ۴۷۴ق. فخرالدوله جهیر را نزد ملکشاه فرستاد تا ترتیب ازدواج داده شود (ابن خلدون، ۲۹/۴)، علی‌رغم این پیوند خانوادگی که حاصل آن جعفر، فرزند مقتدی و دختر ملکشاه بود، رابطه سلطان با خلیفه عباسی از سال ۴۸۱ق. تیره شد: در اوایل این سال، همراهان شاهزاده سلجوقی را از حرم خلیفه اخراج کردند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۰۹/۱۰) و دختر سلطان از کم‌توجهی خلیفه شکایت نزد پدر برد؛ ملکشاه در ۴۸۲ق. دختر را به اصفهان فراخواند و بر جدایی تأکید کرد (میرخواند: ۱۳۷۴: ۶۷۳/۴).

تنش در رابطه سلطان و خلیفه به تدریج اوج گرفت: در ۴۸۲ق. ملکشاه به بغداد سفر کرد، اما به خلیفه اعتناء نکرد و حتی تصمیم گرفت بغداد را پایتخت زمستانی خود قرار دهد (سیوطی، ۱۳۵۱: ۴۲۵؛ ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۳۵/۴)، در این سفر ملکشاه خواستار جانشینی نوه‌اش جعفر شد (ابن طقطقی، ۱۳۷۰: ۴۰۰-۳۹۹) که به سبب ارتباط با خلیفه، می‌توانست حامل مشروعیت خلافت نیز باشد. گویا ملکشاه در اوج قدرت به اتحاد سلطنت و خلافت می‌اندیشید، اما تصمیم وی با مرگش ناکام ماند.

۲. ملکشاه و سیاست جهاد با حاکمیت‌های مسیحی

بخشی مهم از مرزهای امپراتوری سلجوقی در شمال غرب ایران، در مجاورت حکومت‌های مسیحی قرار داشت. یکی از مهمترین تدابیر ملکشاه سیاست «جهاد» در مرزهای شمال غربی بود. سیاست سلاجقه در مواجهه با قدرت‌های مسیحی در شمال غرب ایران، جهاد و غزا بود: در طول یک سده،

غازیان سلجوقی به امیرنشین‌های مسیحی ارمنستان و گرجستان یورش می‌آوردند. طغرل و آلبارسلان سلاطین بزرگ سلجوقی با همه نیرو بر ارمنستان و گرجستان و بیزانس مسیحی می‌تاختند و در نظر داشتند تا عراق را همچون دژی در برابر فاطمیان و اقمارش در سوریه و جزیره نگهدارند. کار جنگ در ارمنستان و آناتولی عمدتاً با ترکمن‌ها و غازیان بود (باسورث، ۱۳۸۵: ۴۹).

پیش‌تر بیان شد که ملک‌شاه قلمرو امپراتوری سلجوقی را به اوج رساند: «بختی موافق و روزگاری مساعد داشت و بیشتر ممالک عالم در تحت تصرف او بود» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۰۹) صدرالدین حسینی در بیان گستردگی قلمرو ملک‌شاه می‌نویسد: «سلطان ملک‌شاه سرزمین‌هایی را مالک شد که هیچ یک از شاهان پیش و پسین را فراهم نگشته بود...» (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۰۲). در توصیف قدرت ملک‌شاه در عرصه روابط با قدرت‌های بزرگ و کوچک نوشته‌اند: «سلطان ملک‌شاه چنان مستولی شد که جمله مشرق و مغرب بگرفت و چون از ماوراءالنهر باز آمد به انطاکیه رفت و از آنجا بگذشت تا کنار دریای مغرب بگرفت چنان‌که اسبان آب از دریا خوردندی. آن روز سلطان سجاده بخواست و دورکعت نماز شکر کرد و جمله شهرهای مغرب و بعضی از روم و فرنگ هر جایی به یکی از غلامان و خاصگان خود داد» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۱۰۳/۲).

فتوحات در مرزهای شمال غربی ایران، سیاستی بود که از نخستین سال‌های تشکیل حکومت سلجوقی، سلاطین این سلسله دنبال می‌کردند. در دوره ملک‌شاه نیز همان سیاست‌ها برای فتوحات در این منطقه ادامه یافت: در دوره حکومت بیست ساله وی (۴۸۵-۴۶۵ ق.) سپاه سلاجقه بارها به مناطق مسیحی‌نشین ارمنستان،

گرجستان و بیزانس یورش آورد. در دوره ملکشاه، از یک سو حکومت‌های مسیحی به قلمرو سلاجقه دست‌اندازی می‌کردند و از سوی دیگر، سیاست جهاد و غزای سلاجقه، موجب درگیری‌های متعدد در منطقه آسیای صغیر می‌گردید.

ملکشاه در پی سلطه بر منطقه اران و محافظت از آذربایجان بود و تسلط بر آنجا را برای ایستادگی در برابر حملات گرجیان ضروری می‌دانست (باسورث، ۱۳۸۵: ۹۷). بخشی از درگیری‌های ملکشاه با حکومت‌های مسیحی این منطقه، به سبب تجاوزات آنها به قلمرو مسلمانان بود. به عنوان نمونه در دوره فرمانروای گرجستان، گیورگی دوم، قارص بار دیگر به دست مسیحیان افتاد و ملکشاه در نخستین سال‌های حاکمیت، سپاهی به منطقه اران فرستاد و آنجا را پس از تصرف به ساوتگین سپرد. ملکشاه در سال ۴۷۱ ق. خود آهنگ گرجستان کرد و اندکی بعد فرماندهی در آن ناحیه را به احمد میرترکمانان سپرد که توانست در سال ۴۷۳ ق. قارص را دوباره پس گیرد. احمد در فتوحات گرجستان تا دریای سیاه پیش رفت و حتی طرابوزان نیز تسخیر شد، اما سردار بیزانسی توانست آن را پس بگیرد. در سال ۴۷۳ ق. گیورگی به اصفهان آمد و علاوه بر اظهار فرمانبرداری به ملکشاه، آمادگی خود را برای خراجگذاری به وی اعلام کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۳/۲۲۵).

سیاست ملکشاه در قبال حکومت‌های مسیحی رویکردهای متفاوت داشت؛ از صلح تا جنگ و فتح. ملکشاه در نخستین سال‌های حکومت، سلیمان بن قتلش را به آسیای صغیر فرستاد و او در آن نواحی به فتوحات مشغول شد و چون امپراتور رومانوس که آلبارسلان با وی پیمان صلح ۵۰ ساله بسته بود، دیگر در قید حیات نبود، مانعی برای پیشرفت سلیمان و لشکرش در آن سرزمین به

نظر نمی‌رسید. میشل که در این زمان امپراتور قسطنطنیه بود، از هجوم سلاجقه به آسیای صغیر بیمناک شد و از پاپ گریگوری هفتم یاری خواست. سلطان ملکشاه سلجوقی در سال ۴۷۰ ق. سلیمان را به فرمانروایی آسیای صغیر گماشت و سلاجقه در اندک زمانی بر آناتولی مسلط شدند. در سال ۴۷۲-۴۷۳ ق. سلیمان تا شهر کیسیکوس (ایزنیک امروزی) پیش رفت و سپس نواحی گسترده‌ای را در این منطقه تسخیر کرد. اندکی برنیامد که سپاه سلجوقی به غربی‌ترین ناحیه آناتولی رسیدند و سلیمان، شهر نیقیه را که از بلاد مسیحی آسیای صغیر بود، به پایتختی برگزید و این امر بر بیمناکی دولت بیزانس افزود (ابن بی‌بی ۱۳۵۰: ۸۱).

در سال ۱۰۸۱ م. امپراتور آلکسیس کمنوس در قسطنطنیه بر تخت سلطنت نشست و پس از آنکه بر اوضاع مسلط شد، به قلمرو سلجوقی یورش آورد. در جنگی که به وقوع پیوست، پسر امپراتور به قتل رسید و سرانجام صلحی میان سلیمان و کمنوس منعقد شد. آناتولی به دست سلجوقیان افتاد و ارتباط بیزانس با ایالات جنوبی قطع گردید، اما سردار ارمنی فیلارتس که تابع بیزانس بود، از موقعیت استفاده کرد و در سال ۴۷۱ ق. آن شهر را به تصرف خود در آورد. با بروز اختلاف میان فیلارتس و پسرش، موقعیت تغییر کرد: پسر فیلارتس به سلیمان پناهنده شد و او را به تسخیر انطاکیه برانگیخت. سلیمان در ۴۷۱ ق. سپاه به انطاکیه برد و آن شهر را گشود. فتح انطاکیه، سلیمان را به دعوی استقلال در آسیای صغیر افکند و امیران مسلمان شام را به وحشت انداخت. سلیمان، این بندر

را در سال ۴۷۹ق. به نام ملکشاه سلجوقی فتح کرد و بدین ترتیب، حدود دولت سلجوقی از سوی مغرب به دریای مدیترانه رسید (همان، ۱۳۵۰: ۸۱).

سلیمان پس از فتح، کسی نزد ملکشاه فرستاد تا تسخیر انطاکیه را به وی آگهی دهد، آنگاه به نام ملکشاه در این شهر سکه ضرب زده و خطبه خوانده شد (آق سراپی، ۱۳۶۲: ۲۰). البته ملکشاه خود نیز به حدود امپراتوری روم لشکر کشید (همدانی، ۱۳۸۲: ۳۱)، به نوشته نیشابوری: «نوبت آخرین در احدی و ثمانین و اربعمائه به انطاکیه شد و از آنجا به شهر لاذقیه به کنار دریا و اسبانرا از دریا آب داد. سلطان آنجا دو رکعت نماز بگذارد و شکرانه آن روی بر زمین نهاد که ممالک او از اقصای مشرق تا دریای مغرب رسید و بر وی روزگار مخلد گشت و بندگان خاص خویش را از اقصای ولایت شام و سواحل دریای مغرب اقطاع داد و شهر حلب به قسیم الدوله سنقور تفویض کرد و انطاکیه به یاعسیان داد و موصل به جکرش داد» (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۱).

ملکشاه سلجوقی در رابطه با رومیان مسیحی، به عنوان حاکم اسلامی شیوه صلح و جزیه^۱ را با امپراتور روم در پیش گرفت. به نوشته خواندمیر در باره چگونگی و کیفیت صلح میان ملکشاه و امپراتور روم: «در نوبت دوم که سلطان ملکشاه در ممالک خویش سیر می فرمود قیصر روم به خیال تسخیر بلاد اسلام از دارالملک خود در حرکت آمد و سلطان ملکشاه به مقابله و مقاتله و بعد از آن میان ملکشاه و قیصر مهمم به استعمال شمشیر و خنجر منجر شده ملک روم

۱. گونه‌ای تعهد مالی که متحدین اهل کتاب، پرداخت آن را در برابر تعهدات مسلمانان در دفاع و اداره جامعه به عهده می‌گیرند (عمید زنجانی، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

شکست یافته اسیر گشت و چون او را به بارگاه ملک‌شاه در آوردند پادشاه را بشناخت و گفت اگر پادشاهی مرا ببخش و اگر بازرگانی به فروش و اگر قصابی بکش ملک‌شاه گفت پادشاهم و قیصر را یراق داده به جانب روم فرستاد و هم در آن نزدیکی قیصر فوت شد و سلطان ایالت آن مملکت را به سلیمان بن قتلش بن اسرائیل ارزانی داشت...» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۹۳/۲).

همچنین ابن‌اثیر در باره ورود فرستاده پادشاه روم به اصفهان برای پرداخت خراج نوشته است: «به اصفهان تازه وارد شده در آنجا بود که فرستاده پادشاه روم به آنجا رسیده و خراج مقرر را برای سلطان به همراه آورده بود. خواجه نظام‌الملک او را هم به همراه برد و در فتح بلاد حاضر بود. همین که به کاشغر رسیدند، خواجه نظام‌الملک به فرستاده پادشاه روم اجازه داد به بلاد خود بازگردد و گفت: دوست داشتم که در تواریخ از ما ذکری شود که پادشاه روم جزیه برای ما فرستاد و آن را تا به دروازه کاشغر به او رساند و از این رهگذر وسعت قلمرو سلطان بر وی معلوم گردد و ترس از او بیشتر شود تا دچار وسوسه سرپیچی از طاعت نکند، این امر دلیل است بر همتی بلند که از بلندی عیوق هم در گذرد» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴۷/۲۳). بی‌تردید خواجه نظام‌الملک در پیروزی‌ها و فتوحات ملک‌شاه و ترسیم سیاست‌های وی نقشی اساسی داشته است: «تمام این فتوحات و نیک‌بختی‌ها از طالع و بزرگواری وزیر بی‌نظیر خواجه بزرگ قوام‌الدین نظام‌الملک ابو علی حسن بن علی بن اسحاق رضی امیرالمؤمنین که بخششی زیاد و شکوهی بسیار داشت حاصل آمد» (بنداری اصفهانی، ۱۳۸۱: ۶۳).

ملکشاه لشکرکشی‌هایی نیز به منطقه شام داشت: او از اصفهان عازم شام شد و از راه موصل به شهرهای کنار دره علیای فرات رفت و بعضی از قلاع آن نواحی را که هنوز در دست رومیان بود، تصرف کرد. تنش پیش از آنکه برادرش ملکشاه برسد، شهر را وا نهاده و به شام رفت و سلطان ملکشاه، قلیچ ارسلان را به همراه خود آورده و به بغداد بازگشت. قلیچ ارسلان تا هنگام مرگ ملکشاه دیگر به روم باز نیامد و پس از او در زمان برکیارق (۴۸۵-۴۹۸ ق.) بدانجا بازگشت (مشکور، ۱۳۵۰: ۷۷). از دیگر سرداران، بوزان نام بود که از سوی ملکشاه بر حکومت شهر اورفه (الرها) گماشته شد و امور شمال غربی سرحدات دولت سلجوقی را در آسیای صغیر اداره می‌کرد. وی در نواحی ساحلی آسیای صغیر نیروی دریایی را تأسیس کرد و سرتاسر سواحل دریای اژه را با کشتی‌های خود تحت نظر گرفت. آلکسی کممنوس یکبار به یاری ترکان بیزانسی شده تاتیکیوس او را عقب راند، ولی نتوانست از عهده او برآید (ابن بی‌بی ۱۳۵۰: ۸۱).

ملکشاه در ۴۷۸ ق. پیروزی‌هایی در قلمرو مسیحیان روم به دست آورد و توانست خراج بر آنها ببندد و برای نشر اسلام قوانینی وضع کند: «از آنجا به انطاکیه آمد به اسلام آورد. باز به شام رفت رومیان غلبه کردند. باز ستند انطاکیه از دست مسلمانان. خبر به سلطان رسید بازگردید در سنه تسعین انطاکیه را بازستد از آنجا به عظمت لشکر را بر در قسطنطنیه فرود آورد. رومیان هراسان شدند. امان خواستند. با هزار بار هزار زرکهن خراج به گردن گرفتند. راضی شدند که پنجاه پاره منبر در آن دیار نهادند. از آنجا باز به ری آمد» (تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ۱۳۷۱: ۵۴). به نوشته حسینی در باره اقدامات ملکشاه سلجوقی در آسیای صغیر و مناطق

مسیحی‌نشین، وی «سپس به قسطنطنیه رفت و آن شهر را در حصار گرفت و مقرر کرد تا مردمش هزار هزار دینار سرخ بدهند...» (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۰۴).

الف) رابطه ملک‌شاه با قراخانیان

حاکمیت‌های همسایه ملک‌شاه به مسلمان و غیرمسلمان تقسیم می‌شدند. قراخانیان گرچه با سلاجقه در مذهب اشتراک داشتند، اما عوامل دیگری چون توسعه‌طلبی، در ایجاد روابط پرتنش آنان طی دوره ملک‌شاه مؤثر بود. آلب ارسلان در حین جنگ با قراخانیان کشته شد (راوندی، ۱۳۶۴: ۲۱-۲۰) و پس از او، ملک‌شاه که اوضاع را برای نبرد با شمس‌الملک قراخانی مناسب نمی‌دید، سپاهیان را به سرعت از رود جیحون به سمت خراسان عبور داد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۵۳۹/۱۶). شمس‌الملک قراخانی با استفاده از فرصت، ترمذ را تصرف کرد (۴۶۵ق.) و حتی بلخ را گشود، اما کمی بعد، از شهر بلخ به سمت ترمذ عقب نشست (بارتولد، ۱۳۶۶: ۶۵۹/۱-۶۵۸).

در سال ۴۶۶ق. ملک‌شاه پس از پیروزی بر مدعیان سلطنت، برای نبرد با شمس‌الملک قراخانی به ماوراءالنهر لشکر کشید و در سال ۴۶۶ق. شمس‌الملک نصرین قراخانی را شکست داد. شمس‌الملک از خواجه نظام‌الملک درخواست شفاعت کرد و ملشکاه پذیرفت و از سمرقند بیرون رفت. در همین سفر، حکومت بلخ و تخارستان به تکش برادر ملک‌شاه واگذار شد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۶۹/۱۶). در این میان، نقش خلافت عباسی در مدیریت روابط دو سلسله حاکم حائز اهمیت است؛ زیرا خلیفه در نامه‌ای به ملک‌شاه سلجوقی خواستار ترک سمرقند شد و

ملکشاه نیز برای جلب رضایت خلیفه از سمرقند دست کشید (ابن جزری، ۱۳۵۷: ۲۴۷) شمس‌الملک قراخانی در سال ۴۷۳ق. درگذشت و برادرش خضرخان به جای او به حکومت نشست (بارتولد، ۱۳۶۶: ۶۶/۱). در دورهٔ ملکشاه تا جلوس احمدخان در منابع اشاره‌ای به رابطهٔ سلجوقیان و قراخانیان دیده نمی‌شود. مذهب نقشی مهم در فراز و فرود رابطهٔ ملکشاه سلجوقی و قراخانیان داشت. احمدخان خشم و مخالفت نهادهای مذهبی را برانگیخته بود و مردم نیز که از عملکرد خان سمرقند، احمدخان بن خضر خان برادرزادهٔ ترکان خاتون ناراضی بودند، از ملکشاه سلجوقی درخواست یاری کردند (بنداری اصفهانی، ۱۳۸۱: ۵۳). به نوشتهٔ ابن اثیر: «در سال ۴۸۲ق. فقیهی شافعی موسوم به ابوطاهر بن علک به دربار ملکشاه آمد و از سلطان کمک خواست. فقیه ابوطاهر بن علک شافعی به شکایت نزد سلطان رفت، او از احمدخان به سبب دارایی زیادی که داشت، می‌ترسید و چنین وانمود کرد که به سفر تجارتی و حج می‌رود و به حضور سلطان رسید و به وی شکایت کرد و او را به طمع تصرف بلاد انداخت» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴۷)، در دوران حکومت احمدخضرخان، کار دشمنی میان خان و علماء به مداخلهٔ سلجوقیان انجامید. در آغاز سلطنت احمد، وزیر ابونصر بن سلیمان کاشانی که در این زمان قاضی‌القضات بود، اعدام شد (بارتولد، ۱۳۶۶: ۶۲۲). ملکشاه در این هنگام فرصتی مناسب در ماوراءالنهر یافت و به بهانهٔ کوتاهی احمدخان در توجه به امورات مذهبی به قلمرو قراخانیان لشکر کشید؛ بخارا را اشغال کرد و حکومت سمرقند را در هم شکست (بنداری اصفهانی، ۱۳۸۱: ۶۳)، احمدخان را اسیر و به اصفهان منتقل کرد: «در سال ۴۸۱ق. سلطان ملکشاه

سمرقند را حصار داد و بگرفت، خان سمرقند پیاده پیش اسب او کشیدند خاک راه ببوسید سلطان جانش ببخشید و او را بسته همچنان به اصفهان آورد و او را امارت داد و باز پس فرستاد» (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۹). او حکومت سمرقند را به عمید خوارزم سپرد و به قلمرو قراخانیان شرقی حمله کرد: «سلطان از سمرقند رو به کاشغر نهاد و به یوزکند رسید و آن شهری است که بر دروازه آن رودی جریان دارد و از آنجا رسولانی نزد پادشاه کاشغر گسیل داشت و امر به خواندن خطبه و ضرب سکه به نام سلطان نمود و او را بیم داد و بر حذر داشت که چنانچه خلاف امر نماید رو به او خواهد نهاد. پادشاه کاشغر امر سلطان را اجراء و اطاعت او کرد و خود به حضور سلطان رسید و وی بسی او را تکریم و بزرگداشت و نعمت بر او بازگذاشت و به شهر خودش بازگرداند. سلطان به خراسان بازگشت و همین که از سمرقند دور شد اهالی سمرقند و سپاهیان آنجا که معروف به جلکیه هستند با عمید ابی طاهر نایب سلطان در جمع سازش نکرده تا جایی که نزدیک بود بر او بشورند، به نیرنگ آنها را بازداشت تا از جمع آنها بیرون شد و به خوارزم رفت و وارد سمیرچیه شد و در اوزکند هارون بن سلیمان بن قدر یوسف خان کاشغر به خدمت ملک‌شاه آمد و اظهار فرمانبرداری کرد، خان قول داد که نام ملک‌شاه را در خطبه آورد» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴۸/۲۳).

ملک‌شاه سپس به خراسان بازگشت، اما با خروج سلطان از ماوراءالنهر، گروهی از قبایل قرلق در سمرقند سر به شورش برداشتند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۶۳۳/۱)، به این بهانه که سلطان در مدت اقامت در ماوراءالنهر، حتی یکبار هم به ضیافت آنها نرفته است. عین‌الدوله والی ملک‌شاه در سمرقند ناچار شهر را ترک کرد. در این میان،

شورشیان از یعقوب تگین برادر خان کاشغر یاری گرفتند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/۶۶۴-۶۶۳). ملکشاه با دریافت این خبر، وارد ماوراءالنهر شد و با ورود او به بخارا، یعقوب تگین که یارای ایستادگی نداشت به برادرش پناه برد. ملکشاه بی‌جنگ و نبرد، بار دیگر سمرقند را گشود و سرانجام یعقوب بن یغانگین به خدمت سلطان شتافت و سر تسلیم نهاد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۰/۲۳؛ حسینی، ۱۳۸۰: ۱۰۴).

ملکشاه چون خبر حملهٔ محافظان طغرل بن ینال را به کاشغر شنید و ادامهٔ جنگ را به مصلحت ندید، بهتر آن دید که با یعقوب تگین بر ضد طغرل بن ینال سازش کند. به همین سبب تاج‌الملک از سوی ملکشاه مأمور شد تا روابط یعقوب و ملکشاه را به اصلاح آورد: «تاج‌الملک را مأموریت داد که سعی در اصلاح کار یعقوب با او کند. او نیز بنا به دستور سلطان با یعقوب اتفاق نمودند و سلطان به خراسان بازگشت در حالی که یعقوب را در برابر طغرل قرار داد که از فزونی نیروی او و تصرف بلادش جلو بگیرد و هر کدام در برابر یک دیگر بایستند» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۱/۲۳). ملکشاه از آنجا به سوی سمرقند حرکت کرد و چون به سمرقند رسید، شهر را در محاصره گرفت و به خان سمرقند دست یافت. خان سمرقند در نبردهای سخت با ملکشاه، شکست خورد و اسیر شد. ملکشاه خان سمرقند را به اسارت آورد و در زیر اطاق محل اقامت خود نخست وی را محبوس ساخت، سپس به قول بارتولد: «جنگ‌های داخلی‌ای که میان خانان ترکستان بروز کرده بود، هرگونه خطری را از آن سو منتفی می‌ساخت و ملکشاه توانست با خاطری آسوده به خراسان بازگردد (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/۶۶۴). ملکشاه پس از مدت کوتاهی، بار دیگر احمد بن خضرخان را به شغل سابق باز گردانید و او تا سال ۴۸۸ق. در آن سرزمین حکومت کرد (بارتولد،

۱۳۶۶: ۱/۶۶۴). ملاحظه می‌شود که فرمانروایان قراخانی، با دو بار لشکرکشی ملک‌شاه به ماوراءالنهر تابعیت سلجوقیان را پذیرفتند و ملک‌شاه «تا حدود ختا و ختن، در هر شهری والی‌ای و مُقطعی گماشت...» (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۳۰).

ب) سیاست مذهبی ملک‌شاه نسبت به حکومت‌های شیعی

حکومت‌های محلی شیعی که در حوزه خلافت عباسی قرار داشتند، با حمایت‌ها و تابعیت خود از خلافت فاطمی مصر، رقیب سرسخت عباسیان، گاه و بی‌گاه خلافت عباسی را به چالش می‌کشیدند. ملک‌شاه سلجوقی نسبت به حکومت‌های محلی کوچک آناتولی علی‌رغم افتراق مذهبی، مشی دوستانه‌ای در پیش گرفت و می‌کوشید با آنان تعامل داشته باشد، زیرا وظایف سپاهیان سلجوقی در جنوب آناتولی عبارت بود از: ۱. جلوگیری از دست‌اندازی به شهرهایی نظیر انطاکیه و حلب و الرها که در دست مسلمانان سنی هواخواه سلجوقی بود، ۲. الحاق حکومت‌های محلی مانند بنی‌مرداس، بنو عماز و نیز گروه‌های قبیله‌ای مانند گروه کلاب و نمیر که احتمالاً شیعه بودند و با فاطمیان همدلی داشتند، به حوزه حاکمیتی سنی، انقراض دودمان گُردی بنی‌مروان در منطقه دیاربکر که چند دهه زیر نفوذ فاطمیان قرار داشت، در دوره ملک‌شاه روی داد: با مرگ نصرالدوله مروان در ۴۳۵ ق. قدرت این دودمان کاهش یافت. فخرالدوله ابن جهیر با سپاهی سلجوقی در سال ۴۷۷ ق. با بنی‌مروان جنگیدند و دیاربکر را ضمیمه امپراتوری سلجوقی کردند (حسینی، ۱۳۸۰: ۷۰؛ ابن جوزی، ۲۴۰: ۱۳۵۷؛ باسورث، ۱۰۰: ۱۳۸۵).

ملکشاه در تدبیر رابطه و مناسبات خود با حکومت‌های محلی شیعی شمال غرب، علی‌رغم تفاوت‌های مذهبی، کوشید از توان نظامی آنها برای شکست دشمنانش استفاده کند. مثلاً در سال ۴۶۵ق. که قاورد عمومی ملکشاه بر وی شورید، در جنگی که میان آن دو در حدود ری روی داد، سپاه اعزامی نورالدوله از خاندان شیعی مزیدی، نقشی مهم در پیروزی ملکشاه داشت (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۵۶). در این نبرد، شرف‌الدوله عقیلی نیز به طور مؤثر حضور یافت (تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ۱۳۷۱: ۵۲)، زیرا ملکشاه با بنی عقیل نیز مناسبات دوستانه‌ای برقرار کرده بود: «شرف‌الدوله پسر خود را که از عمّه سلطان ملکشاه متولد شده بود، با تحف و هدایا پیش سلطان ملکشاه فرستاده به عرض رسانید که: شهر حلب به اجابت فلان ترکمان به این شرط و عهد در حوزه اولیای دولت قاهره درآمد، باقی آنچه حکم جهان مطاع عزّ صدور یابد بر آن عمل نموده خواهد شد. سلطان ملکشاه مهمّ آن شهر را به رأی و رؤیت شرف‌الدوله گذاشت و پسر او را، که پسر عمّه سلطان بود، به الطاف و عوارف خسروانه سرافراز گردانیده ایالت مدینه باس به او ارزانی داشت» (تتوی، ۱۳۸۲: ۲۴۲۴/۴). پس از مرگ نورالدین مزیدی، ملکشاه همچنان رابطه دوستانه خود را با این قدرت محلی حفظ کرد: «پسرش منصور بر جای وی نشست و در ذی قعدة نزد سلطان ملکشاه رفت و امارت او برقرار و استوار گردید و در صفر سال چهار صد و هفتاد و پنج بازگشت و خلیفه نیز به وی خلعت بخشود» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۹۹/۲۳). تعامل دوستانه ملکشاه با حکومت‌های محلی شیعی نیز، بخشی از سیاست وی در مدیریت قدرت‌های شیعی در منطقه برای جلوگیری از تمایل به فاطمیان شمال آفریقا بود.

ملکشاه سلجوقی برای مصر هم برنامه‌هایی داشت؛ خلافت فاطمی حاکم بر این منطقه، حکومتی شیعی و مدعی رهبری جهان اسلام بود و رقیب سرسخت خلافت عباسی محسوب می‌شد. بنابراین، سیاست ملکشاه به عنوان حاکم اسلامی سنی پیوسته به خلافت عباسی در برابر فاطمیان مصر خصمانه بود: «وقتی از اوقات سلطان ملکشاه، نظام‌الملک وزیر خود را گفت که استعداد لشکر کن! که عزیمت بلاد مصر مصمم است... روی بدان طرف نهاد» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۲۵۴).

ملکشاه یکی از سرداران خود، آتسز را که از دوره آلبارسلان در شام و فلسطین فتوحاتی کرده بود، در سال ۴۶۷ ق. مأمور پیشروی در این منطقه کرد. او دمشق را در محاصره گرفت و معلی بن حیدر را که از سوی خلیفه فاطمی مستنصر بر حکومت دمشق بود، شکست داد، اما به سبب شورش سپاهیان ناچار بازگشت. آتسز، بار دیگر در سال ۴۶۸ ق. فاتحانه وارد دمشق شد و خطبه به نام خلیفه عباسی، المقتدی بامرالله خواند و پس از آن، بر بیشتر سرزمین‌های شام مسلط گردید. او در سال ۴۶۹ ق. از دمشق به مصر لشکر کشید، اما ناچار منطقه را ترک کرد و بیت‌المقدس را نیز دوباره به تصرف در آورد (فروزانی، ۱۳۹۳: ۱۲۹). در سال ۴۷۰ ق. ملکشاه، تاج‌الدوله تتش را به کار فتح مصر گماشت: «برادرش تاج‌الدوله تتش را به شام روانه کرد و با او گشودن شهرهای مصر و شهرهای مغرب را قرارداد کرد...» (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۷۹). او بخش‌هایی از آن سرزمین‌ها گشود و به عنوان تیول در اختیار گرفت. تتش در سال ۴۷۱ ق. شهر حلب را محاصره کرد و آتسز در نامه‌ای از وی یاری خواست تا دمشق را از محاصره سپاه مصر به سرداری

نصرالدوله نجات دهد و با نزدیک شدن او، سپاه مصر عقب‌نشینی کرد (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۰۳؛ بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۸۰؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۸۸/۳).

نتیجه

در دورهٔ ملک‌شاه سلجوقی که حکومتی با مذهب تسنن بود، دین و مذهب نقش آشکاری در روابط با حکومت‌های دیگر در قلمرو اسلامی و غیراسلامی داشت. ملک‌شاه سلجوقی در دورهٔ حاکمیت بیست سالهٔ خود در خطوط کلی روابط با دیگر حکومت‌ها تا حد بسیاری، پیرو سیاست سلاطین گذشتهٔ سلجوقی بود. وی نیز مانند حاکمان پیشین سلجوقی مشروعیت خود را از خلافت عباسی کسب می‌کرد و بنابراین، در ترسیم و تنظیم روابط با دیگر حکومت‌ها، باید رضایت خلافت را در نظر می‌گرفت. توسعه‌طلبی‌ها یا فتوحات یا برخوردهای وی با همسایگان نیز، تحت تأثیر عامل مذهب قرار داشت. می‌توان گفت: در برخورد با حاکمیت‌های مسیحی، تقابل با حکومت فاطمیان در مصر و شمال آفریقا و قراخانیان در ماوراءالنهر و تعامل با حکومت‌های محلی شیعی، نقش مذهب و سیاست مذهبی ملک‌شاه به صورت کم و بیش آشکار است.

منابع و مأخذ

- آق‌سرایبی، محمود بن محمد، (۱۳۶۲)، *تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار*، به تصحیح: عثمان توران، تهران: اساطیر.
- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۷۱)، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، جلد بیست و سوم، ترجمه: عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: موسسه مطبوعات علمی.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، (۱۴۱۲)، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، به کوشش: محمد عبدالقادر و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمان، (۱۳۶۸)، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- الفخری، ابن طقطقی، (۱۳۷۰)، ترجمه: محمد گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر، (۱۳۶۶)، *ترکستان نامه*، چاپ دوم، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: آگاه
- باسورث، کلیفورد، (۱۳۸۵)، *تاریخ ایران کمبریج*، جلد پنجم، چاپ ششم، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بنداری اصفهانی، محمدبن علی بن محمد، (۱۳۵۶)، *تاریخ سلسله سلجوقی*، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- بیضاوی، ناصرالدین، (۱۳۸۲)، *نظام‌التواریخ*، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات افشار.
- [مؤلف ناشناخته]، (۱۳۷۷)، *تاریخ آل سلجوق در آناتولی*، به تصحیح: نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.
- تتوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی، (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، جلد چهارم، به تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی.
- جوزجانی، منه‌ال‌دین سراج ابو عمر عثمان، (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، به تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف، (۱۳۸۹)، **مفاتیح العلوم**، ترجمه سید حسین خدیو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام الدین، (۱۳۸۰)، **تاریخ حبیب السیر**، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: خیام. حسین، صدرالدین ابولحسن علی بن ناصر بن علی، (۱۳۸۰) **ذکر التواریخ اخبار الامراء و الملوك السلجوقیه**، ترجمه: رمضان علی روح الهی و محمد نورالدین، تهران: انتشارات ایل شاهسون بغداد.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، (۱۳۶۴) **راحة الصدور وایة السرور در تاریخ آل سلجوق**، چاپ دوم، به تصحیح: محمد اقبال و مجتبی مینویی، تهران: امیرکبیر. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۳۵۱ق.)، **تاریخ الخلفاء**، تحقیق: محی‌الدین عبدالحمید، انتشارات مصر.

صفی، امید، (۱۳۸۳)، **سیاست و دانش (همسویی معرفت و ایدئولوژی در دوره سلجوقی)**، ترجمه: مجتبی فاضلی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، (۱۳۸۱)، **مجمع الانساب**، به تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: امیر کبیر.

فروزانی، سید ابوالقاسم، (۱۳۹۳)، **سلجوقیان از آغاز تا فرجام**، تهران: سمت. قادری، حاتم، (۱۳۹۰)، **اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران**، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات سمت. عمیدزنجانی، عباسعلی، (۱۳۸۸)، **فقه سیاسی حقوق معاهدات بین المللی و دیپلماسی در اسلام**، چاپ ششم، تهران: سمت.

مشکور، محمدجواد، (۱۳۵۰)، **اخبار سلاجقه روم به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی**، تهران: کتابفروشی تهران.

نیشابوری، خواجه امام ظهیرالدین، (۱۳۳۲)، **سلجوقنامه**، تهران: انتشارات خاور. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، (۱۳۸۳)، **جامع التواریخ**، جلد یک، به تصحیح: محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.